تحلیل هویت اجتماعی و ملی زنان مهاجر با محوریت رمان عطر سنبل، عطر کاج از فیروزه جزایری دوما

سپیده موسوی
مدرس و پژوهشگر ادبیات فارسی
Email: azarnoush10@yahoo.com

■ **چکیده**

رمان عطر سنبل، عطر کاج، یکی از موفق‌ترین رمان‌های نویسندگان زن در بخش ادبیات مهاجرت فارسی است. این اثر به‌عنوان یک خودزندگینانه نوشت، با زبانی شیرین و روان به بیان اتفاقات اصلی زندگی نویسنده در آمریکا می‌پردازد و سختی‌ها و لذات آن را به تصویر می‌کشد. در این رمان، به‌صورت هم‌زمان چند نوع هویت مطرح می‌شود: هویتی فردی اجتماعی که در شمایل مادر به‌عنوان یک زن سنتی و در خود نویسنده، به‌عنوان زنی مدرن نمودار می‌شود و مطابق با آن، مادر سمبل همه زنانی است که آرزوهای خود را دنبال نمی‌کنند و تصمیم‌گیری‌هایشان منوط به انتخاب‌های همسرانشان است. برعکس خود نویسنده که نمادی از زنان امروزی است که انتخابات شخصی خودشان را دارند و درصدند شخصاً هویت اجتماعی‌شان را به‌عنوان یک زن تحصیل‌کرده پیدا کنند. علاوه بر اینها، نویسنده سعی دارد ردپای هویت ملی‌اش را به‌عنوان یک مهاجر ایرانی نیز به تصویر بکشد و به‌عنوان یک شرقی، دشواری‌های انتخاب میان فرهنگ مادر و فرهنگ مقصد را برای جامعه مهاجر نشان دهد. در این پژوهش، پیرامون مباحث شرق‌شناسی و نیز انواع الگوهای رفتاری مهاجران نیز اشاراتی مطرح می‌شود.

■ **کلیدواژه‌ها**: هویت، ادبیات مهاجرت، شرق‌شناسی، عطر سنبل، عطر کاج، فیروزه جزایری دوما.

مقدّمه

در مطالعه سیما و جایگـاه زن در جامعـه بایـد آن را بـه واسـطهٔ تصـویری سـنجید کـه فرهنگ، مذهب، فعالیت‌های روزمره و باورهای یک کشور از او ارائه مـی‌دهـد. بـی‌تردیـد ادبیات کشورهای مختلف، بیشتر از هر نهاد دیگری در به‌تصویرکشیدن جایگاه زن نقشی تعیین‌کننده دارد. «زن در ادبیات، به‌مثابهٔ یک صحنهٔ طبیعـت یـا تـابلوی نقاشـی ظـاهر نمی‌شود. بلکه نویسندگان ادبی، همواره او را در شرایط، حوادث و یا در تقابل یا تقارن بـا سایر عناصر اجتماعی به تصویر می‌کشند.» (علوی و سـعیدی، ۳۹:۱۳۸۹) ایـن تصـاویر، تابع عوامل بیرونی است. مثلاً در حکومت‌های مستبد، تشکیل و حمایت از جنبش زنـان، عملاً در راستای دیدگاه‌های حکومت است و حقوق زنـان، تحـت کنتـرل و اراده مـردان است. ازاین‌رو آنها یک هویت تعریف‌شده دولتی را با خود بـه یـدک می‌کشـند. امـا ایـن هویت، ربطی به انتخاب و خودفهمی زنان ندارد و به وسیلهٔ نوعی گفتمـان مردانـه طـرح می‌شود. ازاین‌رو مواجهه با هر نوع هویتی که زنانه تعریف می‌شود به معنی خلـق نظـامی معنایی از سوی خود زنان نیست و چه‌بسا ادامه همان سنت مردانه باشد. بااین‌حال، زنـان در سال‌های اخیر تلاش کردند تا با تغییری که در موقعیت اجتماعی و فرهنگی پیدا می‌کنند یک هویت فردی و اجتماعی فارغ از اشکال تحمیلی و ازپیش‌تعیین‌شده را بیابند.

مطابق با پژوهش‌های مردم‌شناسی، در اغلب فرهنگ‌ها، زنان بـه «قلمـرو خـانگی» و مردان به «قلمرو عمومی» منتسب هستند و فرودستی زنان هر جامعه، با میـزان جـدایی آنها از عرصه‌های عمومی و وابستگی‌شان به قلمرو خانگی ارتباط مستقیمی دارد. ازایـن‌رو یکی از راه‌های ارتقای زنان در جوامع، منـوط بـه درهـم شکسـتن انحصـارطلبی جامعـهٔ مردمحور بوده است تا ابزارهای زبانی متأثر از برتری جنسیتی از آن جامعه گرفته شـود و به دنبالش زنان از سایه دیگربودگی رها شوند و هویتی مستقل بیابند. ایـن دسـتاورد، بـه قول سیمون دوبووار تنها در صـورتی بـه وجـود مـی‌آیـد کـه «زنـان عقلانیـت و قـدرت انفعالشان را تقویت کنند.» (هام مگی، ۱۶۸:۱۳۸۲) در این میان، زنان نویسنده همگام با تلاش اجتماعی زنان دیگر به کشف و خلق هویت زنانه در آثارشان متمایل شدند و سعی کردند «با زدودن این تصور که خلاقیت هنری، قابلیتی مردانه است و با درمیان‌گذاشـتن تجربیات خویش درباره دوره کودکی، رابطه مـادران و دختـران، ازدواج، مسـائل جنسـی،

زنانگی و مانند آن خواستار تغییر مناسبات موجود شوند.» (نجم عراقی، ۱۶۸:۱۳۸۵) این تلاش زنان، به ترسیم توأمان هویت فردی و اجتماعی آنها کمک کرد.

مسئله هویت

واژه هویت از واژه لاتین Iden گرفته شده و بـه معنـی «مشـابه و یکسـان» اسـت و دو معنای اصلی دارد: «نخست بیانگر مفهوم تشابه مطلق است. به این معنا که امری با امر دیگر دارای مشابهت تام است. دوم اینکـه بـه مفهـوم تمـایزی اسـت کـه بـه‌مرورزمان سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. به‌این‌ترتیب مفهوم شباهت از دو زاویهٔ مختلـف راه می‌یابد و مفهوم هویت به طور هم زمان، میان افراد یا اشیا دو نسـبت محتمـل برقـرار می‌سازد: از سویی شباهت و از سویی تفاوت.» (جنکیز،۱۳۸۱ :۵)

در سایهٔ هویت، فرد با وجود شباهتی که با دیگری دارد همچنان متمـایز و مجـزای از اوست و منحصربه‌فرد به نظر می‌رسد. هویت، یک امر سیال است و هر فرد می‌توانـد در طول زندگی خود ابعاد تازه‌ای به آن اضافه کند و یا از آن کم کند. ازاین‌رو بـه قـول گیدنز «هویت یک پدیده پویا و سیال نیست و همواره در حال ایجادشدن و عوض‌شدن است.» (گیدنز، ۱۳۸۷ :۸۱)

منظور از هویت فردی «آن تصویری ذهنی است که شخص در پاسخ به چیسـتی و کیستی خود می‌دهد. هویت اجتماعی نیز درک ما از این مطلب اسـت کـه چـه کسـی هستیم و دیگران کیستند.» (جنکینز، ۱۳۸۱: ۷) در هویت اجتماعی، فرد به تعریـف از خودش بر اساس عضویت در گروه‌ها و رده‌های گوناگون اجتماعی مـی‌پـردازد. معمـولاً افراد، نقش‌های اجتماعی متعددی را بر عهده دارند که تابع عضـویت آنهـا در نهادهـا و گروه‌هایی است که شـخص توسـط آن روایـت معینـی از هویـت شخصـی را محفـوظ می‌دارد و درعین‌حال «خود» او نیز از ورای همـین روایـت در معـرض تماشـا و داوری دیگران قرار می‌گیرد.» (گیدنز، ۱۳۸۷ :۹۰)

از دیگر انواع مهم هویت «هویت جنسی» است. به عقیده جنکینز «جنسیت، مهم‌تـرین عاملی است که تجربه هویت‌یابی فرد را سـامان مـی‌دهـد. زیـرا، یکـی از رایج‌تـرین اصـول طبقه‌بندی اجتماعی است و ساختار اجتماعی‌فرهنگی همه جوامع انسانی، به‌شدت متـأثر از

تفاوت‌های جنسیتی است که غالب آنها علمی و طبیعی نمایانده می‌شوند، اما در واقع برساختهٔ اجتماع و متأثر از تصورات غالب و ایدئولوژی‌های جنسیتی هستند.» (رضوانیان، ۴۲:۱۳۹۲) عمدتاً هویت‌یابی زنان، متأثر از شرایط ویژه جامعهٔ آنان است. زیرا «زنان پس از پا گذاشتن به عرصهٔ اجتماع با هویت‌هایی مواجه شدند که طبق سنت‌های مرسوم توسط مردان تعریف شده بود.» (گیدنز، ۳۰۳:۱۳۸۷) نقش‌های آنها تا پیش‌ازاین، در چارچوب خانواده تعریف می‌شد و این امر، محور اصلی هویت آنها را تشکیل می‌داد، اما در پی تحولات ساختاری و حرکت جوامع به سمت مدرنیته، زنان مشارکت بیشتری در عرصه‌های عمومی یافتند و در نتیجه منابع هویت‌سازی آنها متعدد و متکثر شد. ازاین‌رو، به بازاندیشی و پرسشگری درباره هویت شخصی خود و برساختن هویت‌های شخصی و اجتماعی دست زدند. یکی از بروزات این نوع هویت در هنگام داستان‌نویسی به وجود می‌آید. به عقیده پاینده «مسائل فرهنگی که از راه گفتمان در ذهن نهادینه شده، به‌نوعی در داستان بازتاب می‌یابد و یکی از این گفتمان‌های قدرتمند *گفتمان جنسیت* است.» (پاینده، ۱۳۸۹: ۱۶۸)

هویت اجتماعی همواره در بستر روابط قدرت صورت می‌پذیرد و آن را به سه نوع عمده تقسیم می‌کند: «هویت مشروعیت‌بخش» که به دست نهادهای غالب جامعه برای سلطه آنها بر کنشگران اجتماعی ساخته می‌شود؛ «هویت مقاومت» که به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و شرایطی قرار دارند که از سوی منطق سلطه، بی‌ارزش دانسته می‌شود و یا داغ ننگ بر آن زده می‌شود و سرانجام «هویت برنامه‌دار» که به دست کنشگران اجتماعی و با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگی قابل‌دسترس ساخته می‌شود و به‌منظور تعریفی نو از موقعیت آنان ارائه می‌شود.» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۷- ۲۴)

در تاریخ‌ادبیات فارسی زن چهره‌ای پوشیده، مکتوم و مبهم دارد ازاین‌رو نمی‌توان برای او هویتی مستقل و منسجم قائل شد. این زن «یا زنی آرمانی است که تنها در رؤیاهای شاعران نمود پیدا می‌کرد یا زنی تحقیرشده که موجب ضلالت مردان را فراهم می‌آورده است.» (حسینی،۱۲:۱۳۸۸) از مشروطه به بعد با وجود تلاش‌های خود زنان و نیز روشنفکرانی که یکی از راه‌های رشد جامعه را در حضور و بلوغ زنان می‌دانستند کم‌کم بخشی از زنان به خودباوری رسیدند و توانستند به ترسیم هویت جنسی و اجتماعی خود بپردازند و به‌جای اینکه از زاویه دید مردان معرفی شوند خودشان معرف

مکنونات قلبی و فکری خود باشند. در ایـن میـان، چهره‌هـایی چـون فـروغ فرخـزاد و سیمین دانشور صداهایی برآمده از دریافت و درک زنانه بودند که در تلاش بـرای بیـان هویت و فردیت زنان اقدام کردند. این کنش‌های آگاهانه، شکلی ادامه‌دار به خود گرفت و بخصوص نویسندگان زن توانستند بر تولید و دگرگونی هویت جنسیتی زنان ایرانی و روابط قدرت میان زن و مرد تأثیر بگذارند. «این رمان‌ها، شواهدی عینی برای شـناخت روابط جنسیتی جامعه و تحولات جاری ارائه دادند و توانستند از خـلال سـطور خـود، جنبش وسیع‌تر اجتماعی زنان را ردگیری و ساختار سلطه بر زنان و مقاومت‌های زنـان در برابر آن را آشکار کنند.» (ولی‌زاده، ۱۹۴:۱۳۸۹)

می‌توان بر مبنای بازنمایی هویت اجتماعی زنان در رمان‌ها، چهرهٔ زنان داسـتانی را ذیل دو دستهٔ کلی «زن سنتی» و «زن مدرن» قرار داد. زن سنتی با مفـاهیمی چـون خانه و کارِ خانه، سکون، مصـرف‌زدگـی، وابسـتگی و پایبنـدی بـه گذشـته بازنمـایی می‌شود به عوض زن جدید، با مفـاهیمی همچـون تحـرک، تولیـد، اسـتقلال و آینـده شناخته می‌شود. مطابق با این شاخص‌ها، زنان سنتی اغلب وابسته بـه مـردان معرفـی می‌شوند و در مقابل مشکلات و مسایل، اغلب تسلیم و نـاتوان‌انـد و بـه دنبـال بـه روز کردن خود با شرایط روز جامعه نیستند. آنها کمتر به سمت یادگیری‌های تازه می‌روند و از شرایط موجود حتی اگر برخلاف میلشان باشد شکایت چنـدانی ندارنـد. امـا زنـان جدید، از تجربه‌های تازه هراس کمتری دارند و عمـدتاً نویسـنده سرنوشـت خودشـان هستند. این زن‌ها، بار حضور در اجتماع را با همه سختی‌هایش بـه دوش مـی‌کشـند و دست‌اندازهای قانونی مانع سازندگی و خودباوری آنها نمی‌شود.

به‌غیراز هویت جنسی و اجتماعی که از انواع هویـت‌هـای مهمـی اسـت کـه در آثـار نویسندگان زن به آنها پرداخته می‌شود. نوع دیگری از هویت وجود دارد که در تقابـل بـا غیر و بیگانه‌ای خارج از مرزهای فرهنگی و جغرافیایی ایجاد می‌شود و تجربه‌ای مشـترک است که به‌طورکلی برای هر انسانی در مواجهه با فرهنگ بیگانه به وجود می‌آید.

اصولاً هویت‌ها تحت‌تأثیر عناصری شکل می‌گیرند که می‌تـوانیم از آنهـا بـا عنـوان «عناصر هویت‌ساز» یاد کنیم. این عناصر، مسبب شکل‌گرفتن هویت فردی و اجتمـاعی در فضایی هستند که از آن تحت عنوان *سپهر نشانه‌ای* یاد مـی‌شـود. منظـور از سـپهر

نشانه‌ای فضایی است که «بیرون از آن نشانگی غیرممکن است» (لوتمان، ۱۳۹۰ :۲۲۱) این نوع هویت، تنها در فضای نشانهٔ گفتمان سرزمین خودش شکل می‌گیرد و برای افراد خارج از این سپهر، ناآشنا و غریب به نظر می‌رسد. اگر یک فرد با سپهر نشانه‌ای متفاوت، میهمان سپهر نشانه‌ای دیگری شود در میانشان تعامل‌ها و چالش‌هایی ایجاد می‌شود که یا فرد را به سمت خلق یک سپهر نشانه‌ای تازه سوق می‌دهد و یا اینکه او را برای همیشه در تنگنای انتخاب بین نشانه‌های مبدأ و مقصد قرار می‌دهد. این نوع هویت، به شکل گسترده و چالش‌برانگیز خود در هنگام مهاجرت به سرزمینی مغایر بافرهنگ بومی ایجاد می‌شود و در طی آن، فرد در کوره‌راه بین هویتی که با آن زیسته و فرهنگی که قرار است من‌بعد با آن کنار بیاید قرار می‌گیرد.

در دنیای مدرن، به مهاجرت به‌عنوان یک مسئله چندوجهی نگریسته می‌شود که ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متنوعی دارد. این مسئله به دلیل حجم و گستردگی بسیاری که در کشورهای درحال‌توسعه دارد تا جایی نمود یافته که شکل جدیدی از آثار ادبی را به وجود آورده است که با عناوین ادبیات مهاجرت (literature of migration) ادبیات تبعید (Exile literature) و یا ادبیات آوارگی (literature of Diaspora) شناخته می‌شود.

در ایران معاصر، مقوله مهاجرت یک اتفاق تاریخ و اجتماعی مهم است که هر ساله بر ابعاد اجتماعی و انسانی آن افزوده می‌شود. شکل امروزین این مهاجرت‌ها، از دوره قاجار و به‌منظور اعزام دانشجو به فرنگ صورت گرفت. این تحصیل‌کردگان فرنگ‌رفته، بعد از بازگشت به وطن با دیدی متفاوت نسبت به زندگی و اجتماع، مصدر و مسبب تحولات بسیاری شدند که در عرصه ادبی می‌توان از تلاش آنها برای ایجاد تحول در سطوح مختلف ادبی -از شعر گرفته تا نمایشنامه و داستان -و نیز ترجمه یادکرد.

به‌طورکلی، مهاجرت در دنیای امروز صرفاً یک انتخاب شخصی نیست، یک اتفاق همه‌جانبه است زیرا «جهان امروز بیش از هر زمان دیگری شاهد جداشدن انسان از فضاهایی است که به آنها هویت و معنی می‌بخشد. از دید هومی بابا، نظریه‌پرداز مطالعات پسااستعماری، هویت هیبرید (آمیخته) و لیمینال (بینابین) مهاجر، او را در فضای سومی قرار می‌دهد و تجربه مهاجر، بیش از اینکه تجربهٔ درگذار بودن باشد تجربه‌ای ترجمانی است. فرد مهاجر عملاً درگیر دو فضای متفاوت سرزمین مادری و سرزمین میزبان

می‌شود: یکی تصویر سرزمین مادری که خیالی و ایستا و ناملموس است و دیگری تصویر سرزمین میزبان که ملموس و در حال یک ساخته‌شدن دائمی است.

در ادبیات معاصر ایران، پیشینهٔ پیدایش ادبیات برون‌مرزی به حوالی انقلاب مشروطه و سال‌های پس از آن می‌رسد. نخستین گروه از نویسندگان مهاجر، فعالان سیاسی بودند. موضوعات داستانی این نوشته‌ها، بیشتر طرح مسائل و مباحث سیاسی تاریخ معاصر ایران بود. موضوعاتی نظیر انقلاب مشروطه و آرمان‌های آزادی‌خواهانهٔ آن؛ کودتای ۲۸ مرداد و یأس‌ها آن و در نهایت انقلاب اسلامی و مسائلی نظیر جنگ هشت‌ساله ایران و عراق. موضوع اخیر به‌ویژه در آثار نویسندگان مهاجر دهه نخست انقلاب چون مهشید امیرشاهی، نسیم خاکسار، داریوش کارگر، و... دیده می‌شود. «نویسندگان این دوره، عموماً به مسائل زندان‌ها و شرح حوادث دهه ۶۰ و مسائل پیرامون انقلاب می‌پرداختند.» (قربان‌پور، ۱۳۹۷:۱۳) به تدریج، این موضوعات تغییر یافت و «تقابل دوقطبی «میهن» و «تبعید» جای خود را به تقابل «پذیرش» و «رد از سوی کشور میزبان» داد و حس تبعید، کم‌کم درونی شد و حتی واژه‌های بیگانه به متن راه یافت و متن‌هایی دوزبانه نوشته شد.» (یاوری، ۱۳۹۱: ۱۱۷)

ادبیات مهاجرت معاصر ایران را از منظر درون‌مایه می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد: «۱.ادبیاتی که به ستیزهای اجتماعی و سیاسی در ایران معطوف است؛ ۲. ادبیاتی که دغدغه‌های دوران نخست پناهندگی را به تصویر می‌کشد؛ ۳. ادبیاتی که پس از یک دو دهه اقامت در جامعه جدید، زندگی شهروند دوهویتی (ایرانی آمریکایی) یا (ایرانی اروپایی) را بازتاب می‌دهد و گفتمان‌های دیگری را پیش روی خود قرار می‌دهد؛ ۴. ادبیات فرامکانی فرازمانیانی که هیچ ردپایی از تبعید و یا مهاجرت در آن نمی‌توان یافت.» (درویش‌پور، ۱۳۸۶:۲۱۴)

در این آثار، شخصیت‌های داستانی که تجربه مهاجرت را در زندگی خود نشان می‌دهند طبق دسته‌بندی آنتونی گیدنز سه الگوی کلی را پیش روی خود دارند: «همانند شدن، کوره‌ی ذوب و کثرت‌گرایی فرهنگی». در الگوی همانند شدن، «مهاجران وقتی وارد جامعهٔ جدیدی می‌شوند از رفتار و کردار اولیه خود دست برمی‌دارند و رفتار خود را بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای اکثریت شکل می‌دهند. در

الگوی کوره ذوب، سنت‌های مهاجران به نفع سنت‌های غالب میزبان از بین نمی‌رود، بلکه دو سنت مهاجر و میزبان درهم می‌آمیزد تا الگوی فرهنگی جدیدی ایجاد کند. در الگوی کثرت‌گرایی فرهنگی نیز از کثرت و تنوع فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های متعدد و متنوع حمایت می‌شود.» (برومندزاده و دیگران،۷۵:۱۳۸۷)

جالب‌توجه است که از میان نویسندگان مهاجر ایران، صدای نویسندگان زن، روشن‌تر و رساتر به نظر می‌رسد. این نویسندگان حتی در نوشتن به زبان سرزمین میزبان پیشروند و هم از نظر تعداد و هم از لحاظ جلب نظر مخاطب خارجی موفق‌تراند. نمونهٔ آنها خانم فیروزه جزایری دوما و اثر معروف عطر سنبل، عطر کاج ایشان است. شمار کثیری از این زنان نویسنده، نویسندگی‌شان را از دوران مهاجرت شروع کردند و «با وجود تفاوت بسیار در لحن، محتوا و نوع روایت، رویکردی نسبی به انقلاب و کشورهای میزبان دارند و گذر تدریجی از یک زندگی امن و درون‌گرایانه به یک زندگی شهری را به‌خوبی نشان می‌دهند.» (یاوری، ۱۱۸:۱۳۹۱) شخصیت‌های زن این داستان‌ها، اغلب زنانی فعال‌اند و به دنبال آن هستند که «تفاوت‌های ظریف روح زنانه را روشن کنند و در پیوند با یکدیگر قرار دهند. آنها حتی در مقایسه با نویسندگان مرد هم‌سطح خود، نگاه مثبت‌تری به مهاجرت دارند و کمتر در دام خاطرات نوستالژیک خود قرار می‌گیرند. به‌طورکلی در این آثار دو ویژگی عمده به چشم می‌خورد:

«۱. شکستن تابوهای فرهنگی یا دست‌کم رویارویی بدون خودفریبی با آنها؛ ۲. توفیق نسبی در شناسایی «خود» یعنی در دستیابی به یک استقلال درونی.» (تیره‌گل، ۷۳:۱۹۹۸) بااین‌حال به قول میرعابدینی «تنومندترین شاخهٔ ادبیات مهاجرت، شاخه‌ای است که به دوگانگی هویتی مهاجران و درگیری‌های درونی آنان برای بریدن از گذشته و آغاز زندگی تازه در کشور مهاجرپذیر می‌پردازد». (میرعابدینی، ۱۴۰۴:۱۳۸۳)

ازخودبیگانگی

یکی از مراحلی که ممکن است مهاجران با آن روبرو شوند مرحلهٔ «ازخودبیگانگی» است. این اصطلاح با عنوان لاتین **الیناسیون**، از ریشهٔ لاتینی Alienare به معنای «بیگانه ساختن» گرفته شده است و مفهومی ابداعی از هگل است که به مدد آن رابطه

موجود بین نفی و اثبات را مشخص می‌کند. در این حالت، نفی (برده)، اثبات (ارباب) دیگر بازشناخته نمی‌شود؛ چراکه نسبت به خود، بیگانه شده‌اند، همان‌طور که برده نیز به سهم خود از مالکیت ارباب، رها شده و نسبت به او بیگانه است.» (بیرو، ۱۳۸۰: ۱۱) به لحاظ اصطلاحی نیز، ازخودبیگانگی به وضعی اطلاق می‌شود که در آن، «انسان‌ها تحت چیرگی نیروهای خودآفریده‌شان قرار گیرند و این نیروها به‌عنوان قدرت‌های بیگانه در برابرشان بایستند. به عقیده مارکس، همه نهادهای عمدهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری، از دین و دولت گرفته تا اقتصاد و سیاست، دچار از خود بیگانگی‌اند. وانگهی، این جنبه‌های گوناگونی، وابسته به یکدیگرند. «عینیت‌بخشی، کار ازخودبیگانگی است. هم چنان‌که انسان تا زمانی که تحت‌تأثیر دین است، ذات خویش را تنها می‌تواند با یک هستی ازخودبیگانه و موهوم عینیت بخشد. ازخودبیگانگی اقتصادی، نه‌تنها در اذهان انسان‌ها بلکه در فعالیت‌های روزانه‌شان رخ می‌دهد. ازخودبیگانگی مذهبی نیز نه‌تنها در عرصهٔ آگاهی و زندگی درونی انسان رخ می‌نماید؛ بلکه باعث می‌شود انسان ازخودبیگانه، از اجتماع بشری و از هستی نوعی‌اش نیز بیگانه شود. به دیگر سخن، هرآن چه که در مورد رابطه انسان با کارش، محصول کارش و خودش صدق دارد، در مورد رابطه‌اش با انسان‌های دیگر نیز مصداق پیدا می‌کند. در یک جامعه ازخودبیگانه، کل وضع ذهنی انسان‌ها و آگاهی‌شان، تا حد زیادی بازتاب شرایطی است که انسان‌ها در آن‌ها خودشان را می‌یابند و نیز منعکس‌کننده پایگاه‌های متفاوت آن‌ها در فراگرد تولیدند.» (کوزر، ۱۳۷۷: ۸۷-۸۴).

مشرق‌زمین یکی از مفاهیمی است که اروپا یا جهان غرب را به‌صورت مفهوم متقابل یا مغایر مشرق در زمینهٔ اندیشه‌ها و خصوصیات و تجربیات تاریخی تعریف می‌کند. (سعید، ۲۱:۱۳۸۲) در فرایند مهاجرت، افراد با خارج‌شدن از سرزمین خود و ورود به سرزمین میزبان، تبدیل به یک دیگری می‌شوند که با افراد سرزمین میزبان متفاوت و متمایزند. اگر این مهاجر، از سرزمین‌های شرق یا خاورمیانه به سرزمین‌های غربی مهاجرت کند باتوجه‌به دیدگاه خاص این سرزمین‌ها دربارهٔ انسان شرقی، به یک دیگری مضاعفی تبدیل می‌شود که بسیاری از اندیشه‌های شرق‌شناسانه را با خود یدک می‌کشد. مطابق با این دانش، «جهان شرق به‌رغم تنوعات بسیارش، صرفاً یک «دیگری» تاریک و نابسامان در برابر غرب نظام‌مند و پیشرفته است.» (۱۹۹: ۲۰۰۶. Wood) گفتمان مسلط غرب در تقابل با شرق

«شکافی اساسی در برساختن و شکل بخشیدن به دیگری ایجاد می‌کند که خود این شکاف، موجب نوع خاصی از دوپهلویی و دوسوگرایی می‌شود.» (میلز و براویت، ۲۰۶:۱۳۸۷) این هویت برساخته، اغلب بر بازتولید کلیشه‌ها و تصاویر نژادپرستانه از دیگری استوار است و سعی در هویت‌بخشی و برتری خویش دارد.گویی در مطالعات شرق‌شناسانه باید دو مفروض بسیار ساده وجود داشته باشد: یکی فرومایگی طبیعی دیگریِ مغلوب و تسخیرشده و دیگری تفوق طبیعی خودِ غالب و تسخیرکننده. مطابق با این تفکر، تغییردادن، رام کردن و دوباره ساختن، همگی نشان‌دهنده گفتمان تفوق دیگری بر خود است و گویای آن است که «خود» وضعیت و شخصیت مناسبی ندارد و باید از آن چیز مطلوبی ساخت. در این میان، نگاه‌های خیره و سؤال‌برانگیز میزبان باعث می‌شود مهاجر نتواند به کدها و عناصر ارزش‌آفرین سرزمین میزبان اعتماد کند و احساس پوچی و در نتیجه «از خودبیگانگی» و تنهایی و غربت را تجربه کند و در نهایت به بحران بی‌هویتی دچار شود.

بازتاب مهاجرت عطر سنبل، عطر کاج و اتفاق

مبنای این پژوهش بر بازتاب مقوله هویت در رمان «عطر سنبل، عطر کاج» از فیروزه جزایری دوما است. این کتاب، در سال ۸۴ از سوی انتشارات *قصه* و با ترجمهٔ محمد سلیمانی‌نیا به چاپ رسید و حاوی خاطرهٔ مهاجرت نویسنده و خانواده‌اش به کشور آمریکاست که با زبانی طنزآمیز و روایتی دلچسب بیان شده است. نام اصلی کتاب «Funny in Farsi» است و در سال‌های اخیر به‌عنوان یک اثر پرفروش توانست جوائز متعددی را کسب کند. از جملهٔ آنها می‌توان به کسب کاندیداتوری نهایی جایزه تربر (معتبرترین جایزه کتاب‌های طنز آمریکا) در سال ۲۰۰۵ و نیز کاندیداتوری جایزه pen در بخش آثار خلاقهٔ غیرتخیلی اشاره کرد.

در این کتاب نویسنده با زبان شیرین طنز، به مقولهٔ مهاجرت و اقبال و ادبارهای آن می‌پردازد. این انتخاب هوشمندانه، دو امکان را در اختیار نویسنده قرار می‌دهد: اول اینکه به او اجازه می‌دهد تا با شیرینی طنز از تلخی غربت کم کند و با نشاندن خنده بر لبان مخاطب، بیشتر از اینکه او را در اندوه سختی‌ها فرو ببرد به عمق ماجراها بکشاند. دوم اینکه، طنز با مقوله‌های هویت و قومیت، رابطهٔ بسیار نزدیکی دارد، زیرا قومیت در

قالب‌های مختلف، موضوعی مشترک برای طنز است و «در طول تاریخ در بسیاری از جوامع، جوک و طنز قومی نژادی دیده می‌شود و نژاد و طنز به صورت‌های مختلف با هم در ارتباط بوده‌اند. مانند طنزی که درباره یک اقلیت قومی نژادی ساخته می‌شود یا طنزی که گروه‌های نژادی به خود نسبت می‌دهند و یا طنزی که گروه‌های نژادی با آن، افراد خارج از گروهشان را هدف قرار می‌دهند.» (Weaver. 2014.1). براون و لوینسون نیز معتقدند «ازآنجاکه جوک‌ها بر پایهٔ دانش و ارزش‌های مشترک و متقابل ساخته می‌شوند می‌توانند برای تأکید بر آن ارزش‌ها و زمینه‌های مشترک مورداستفاده قرار گیرند.» (Brown& Levinson. 1987:124) هولمز نیز «یکی از شایع‌ترین کارکردهای اجتماعی طنز را ساختن همبستگی و هویت گروهی می‌داند.» (Holmes. 2000:159) وجه برجستهٔ این اثر هم برخورد طنزآمیز نویسنده به‌عنوان یک زن مهاجر با یک فرهنگ بیگانه است. او از نخستین نویسندگانی است که با روش و سبک بیانش، سعی کرد تا بازنمایی واقعی‌تر و درست‌تری از فرهنگ و هویت ایرانی ارائه دهد. شگرد اصلی طنز این کتاب، طنز خودتخریبی است و نویسنده با محور قراردادن خود و خانواده‌اش در مرکز توجه، زمینه را برای خنده‌دار بودن یک جهان‌سومی در میانهٔ یک ساختار مدرن به تصویر می‌کشد و از اشاره به عجیب بودن اسم و دماغش گرفته تا رفتن پدر از زیر قرآن برای رفتن به لاس‌وگاس و نیز دو هفته حمام‌نکردن در اردوی علمی برای برهنه دیده‌نشدن سخن می‌گوید. البته در کنار طنز خودتخریبی، طنز موقعیت نیز در این داستان به‌کاررفته است که مهم‌ترین شگرد آن همان قرارگرفتن شخص در موقعیت‌های ناهمگون است. از لحاظ طنز زبانی نیز، لغزش‌های زبانی یکی از بیشترین کاربردها را دارد. این لغزش‌ها، دوسویه هستند: ازیک‌طرف مربوط به خانواده فیروزه است که توانایی بیان تلفظ اصیل آمریکایی را ندارد و بعضاً واژگان را با یکدیگر اشتباه می‌گیرند:

> وقتی پدر از دختر دوستش تعریف کرد او را homely (زشت، غیرجذاب) نامید منظورش این بود که کدبانوی خوبی است. وقتی از رانندگان horny (حشری) گلایه می‌کرد می‌خواست بگوید زیاد بوق می‌زنند و برای پدر و مادر هنوز قابل‌درک نیست چرا نوجوان‌ها می‌خواهند Cool باشند برای اینکه Hot محسوب شوند.» (جزایری دوما، ۱۳۸۸: ۱۸)

از طرف دیگر هم به آمریکایی‌ها ربط دارد:

«اسم پسرعمویم «فرید» است یعنی «بی‌مانند» توی آمریکا بچه‌ها او را fart head صدا می‌زدند. برادرم فرشید شده بود fart shit. اسم دوستم نگار، توی آمریکا ترجمه می‌شد به اسمی که آدم را به یاد شورش می‌اندازد. برادرش آرش اوایل نمی‌فهمید چرا هر وقت اسمش را می‌گوید مردم می‌خندند و می‌پرسند خارش هم دارد یا نه؟ (rash در انگلیسی به معنی کهیر است). (همان :۶۹)

یکی از مشکلات جدی فیروزه در فرهنگ جدید اسمش است. این مسئله اتفاقی است که برای بسیاری از مهاجران پیش می‌آید و آنها را به سمت تغییردادن اسم می‌کشاند. در این مرحله که به «الگوی همانند شدن» شباهت دارد؛ فرد از اولین مشخصه هویت فردی‌اش که «اسم» است دور می‌شود و رنگ و بوی تازه‌ای به هویتش می‌دهد. مسئله تغییر اسم، خصوصاً بعد از ماجرای گروگان‌گیری در سفارت آمریکا، برای فیروزه و خانواده‌اش شکل یک ضرورت را به خود می‌گیرد و او و خانواده‌اش مجبور می‌شوند تا به هر طریق ممکن هویت ایرانی خود را کتمان کنند.

«یکی از دلایلی که باعث شد به انتخاب اسم آمریکایی جدی‌تر فکر کنم این بود که در کلاس پنجم توی ویتی‌یر، جایی که تمام بچه‌ها صدایم می‌زدند Ferocious (وحشی و درنده‌خو). کلاس ششم را با اسم جدید و آسان شروع کردم و زندگی بسیار ساده شد. مردم اسمم را یاد می‌گرفتند که حس دلپذیر کاملاً تازه‌ای بود. همه چیز خوب پیش رفت تا انقلاب ایران رخ داد و با مشکلات جدیدی روبه‌رو شدم. چون انگلیسی را بدون لهجه صحبت می‌کردم و اسمم هم جولی بود مردم فکر می‌کردند که من آمریکایی هستم. در نتیجه از احساس واقعی آنها دربارهٔ «ایرانی‌های لعنتی» باخبر می‌شدم. مثل داشتن یک عینک اشعه ایکس بود که بتوانید آدم‌ها را از پشت لباس ببینید و البته چیزی که می‌دیدم از لباس‌های زیر مردم خیلی زننده‌تر بود. از خاطرم می‌گذشت که لابد اگر مرا به اسم فیروزه می‌شناختند هیچ‌وقت به خانه‌هایشان دعوت نمی‌شدم. احساس تقلبی بودن داشتم.» (همان :۷۲)

فارغ از تغییر اسمی که نویسنده ناگزیر از انجام آن است؛ در دیگر بخش‌های زندگی، او هویتی دوگانه و ترکیبی را دنبال می‌کند و به سمت الگوی «ذوب‌شدگی» متمایل می‌شود. گودنو و اسپین درباره انواع انتخاب مهاجران آمریکایی می‌گویند: «نوجوان

مهاجر به سه حالت، هویت خود را می‌سازد: ۱. فرهنگ مقصد را کاملاً رد می‌کند و به زبان مادری سخن می‌گوید و روابط اجتماعی را محدود به هم‌ملیتی‌های خود می‌کند و با ایده‌آل دانستن فرهنگ اصیل خود سبک زندگی آمریکایی را نقد می‌کند و دچار تنهایی و بیگانگی می‌شود. ۲. به‌سرعت خود را با فرهنگ کشور مقصد تطبیق می‌دهد و شبیه به آنان می‌شود. مثل آنها لباس می‌پوشد نام خود را عوض می‌کند و رفتار فرهنگ و خانواده خود را رد می‌کند. او سبک زندگی آمریکایی را ایده‌ال و سنت‌های خود را غلط می‌داند. البته این رفتار باتوجه‌به جنسیت متفاوت است. ۳. ارزیابی فرهنگ گذشته و حال و انتخاب گزینه‌هایی از هر دو فرهنگ که ارزش نگه‌داشتن یا ازدست‌دادن را داشته باشد.» (Goodenow& Espin. 1993:173) به نظر می‌آید میل نویسنده به حالت سوم یا همان مرحله ذوب‌شدگی باشد، زیرا از یک سو انتخاب‌های زندگی وی بیشتر به سبک زندگی مدرن می‌خورد، اما در خلال آن پایبندی به روابط خویشاوندی و نیز ازدواج به سبک ایرانی نیز دیده می‌شد:

«تمام عموها و عمه‌هایم در فاصلهٔ پانزده دقیقه از یکدیگر زندگی می‌کنند و می‌توانند در هر مناسبتی دور هم جمع شوند. از تولد گرفته تا علاقهٔ دیرینه‌شان، مراسم انتخاب ملکهٔ زیبایی آمریکا. عمو محمد اخیراً هشتادساله شد و فامیل این واقعه را با یک تولد سبک هاوایی جشن گرفت... فامیل ما همچنین توی مهمانی‌هایی به مناسبت خانهٔ نو، سال نو و به‌دنیاآمدن بچه شرکت می‌کنند. همه دسته‌جمعی. با همدیگر خویشان من اتحادی می‌سازند که نمایش یک عشق خانوادگی پایدار و بی‌ریاست. پدر و خواهرها و برادرهایش حتی قطعات آرامگاه را با هم خریده‌اند؛ چون به قول پدر «ما نمی‌خواهیم هیچ‌وقت از هم جدا شویم». (همان: ۱۰۳ -۱۰۲)

یا:

«مراسم ازدواج این طور شروع شد که من و فرانسوا نشستیم جلوی آینه و همه درحالی‌که سعی می‌کردند دید مناسبی داشته باشند دور سفره جمع شدند. شوهرعمه‌ام، عبدالله خطبهٔ عقد را به فارسی آغاز کرد. آیه‌هایی از قرآن به عربی خواند و بعد همه چیز را به انگلیسی ترجمه کرد. درحالی‌که کارش را انجام می‌داد چند تا از زن‌های فامیل پارچهٔ کوچکی روی سر ما گرفتند و دوکله قند را به هم ساییدند. به این شیوه از بارش شادمانی به زندگی زوج اطمینان حاصل می‌شود.

دست آخر از ما سؤال شد که آیا می‌خواهیم به ازدواج یکدیگر دربیاییم؟ داماد باید بلافاصله بگوید: بله اما از عروس انتظار می‌رود ناز کند و تا آخرین لحظه داماد و خانواده‌اش را مضطرب نگه دارد.» (همان: ۱۵۱)

مطابق با این سطور، نویسنده به سنت خود پایبند می‌ماند؛ اما همسر فرانسوی‌اش، در معرض یک کثرت‌گرایی فرهنگی قرار می‌گیرد، زیرا در برابر تنوع فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های متعدد مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد.

علاوه بر این می‌توان بسیاری از مضامین رایج در ادبیات دیاسپورا از جمله «حس از خودبیگانگی، تمنای نوستالژیک گونه وطن، تنش بین آسیمیلاسیون و انزوا، کشمکش بین فرهنگ‌ها و هویت‌های هیبریدی» را در این رمان مشاهده کرد. حس از خودبیگانگی را می‌توان در دغدغهٔ نویسنده برای تغییر اسم خود و تبدیل‌شدنش به یک هویت آمریکایی مشاهده کرد. این مسئله نیز بعد از ماجرای تسخیر سفارت آمریکا به‌صورت یک ضرورت درآمد و به قول خود نویسنده یک‌شبه بسیاری از ایرانیان روس و یا ترک شدند:

«در هر حال در سال ۱۹۸۰ پدر به رغم آزادی و عدالت هنوز یک خارجی محسوب می‌شد که لهجه داشت. لهجه‌ای که بعد از انقلاب ایران به تماماً چیزهای بد ربط داده می‌شد. با او مثل کسی رفتار می‌شد که باید همین الان بار و بندیلش را جمع کند و برود. اما کجا می‌توانست برود؟ (همان: ۱۱۹)

البته تمنای نوستالژیک گونهٔ وطن، در این اثر چندان برجسته نیست و اتفاقاً خاطرات نویسنده از وطن پیش از ۷ سالگی‌اش (سال مهاجرت به آمریکا) چندان مثبت نیست و او با همان زبان طنز حاکم بر اثرش، از دوران سخت زندگی در ایران سخن می‌گوید:

«اهواز شهری بود که سخاوتمندانه از نعمت خاک‌وخل برخوردار شده بود. هر چیزی که روی خیابان‌های آسفالت نشده این شهر حرکت می‌کرد شامل آدم، الاغ یا ماشین فقط خاک را از سطح زمین به روی صورت کسانی که توی همان مسیر راه می‌رفتند جابه‌جا می‌کرد. به‌ندرت باران می‌بارید و وقتی می‌بارید خاک تبدیل به گل می‌شد و گل، روی صورت بدتر از خاک است. تطبیق با محیط جدید برایم آسان نبود. تازه داشتم به مزه خاک توی دهانم عادت می‌کردم که هجوم قورباغه‌های ریز شهر را پوشاندند. خیابان‌های زیر لحافی از قورباغه غلت می‌زدند. قبل از ورود به هر ساختمان باید لایه‌ای از دل و رودهٔ چسبناک قورباغه را از کفش‌هایمان پاک می‌کردیم.» (همان: ۶۸)

مؤلفهٔ تنش بین آسیمیلاسیون[1] و انزوا نیز در بعد ازدواج نویسنده دیده می‌شود. اگر او در دوران تحصیل به هنگام رفتن به اردو از ترس عریان دیده‌شدن در جلو چشم هم‌کلاسی‌هایش دو هفته به حمام نمی‌رود و تمام آن مدت را با بوی بد و به‌دوراز ارتباط با دیگران سپری می‌کند، در ادامه از پذیرفتن ارزش‌های فرهنگی بیگانه - خصوصاً در آداب مربوط به کریسمس - مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد. او حتی در مواردی به مهاجرتش قلباً ارج می‌نهد و خود را در معرض جامعهٔ مهیجی می‌یابد که مظهر آزادی و دموکراسی است و زندگی در آن همچون «یک جشن طولانی همراه با شادی و شکلات.» (همان: ۱۰۶) است. این همان چیزی است که در فضای مطالعات فرهنگی و نقد برخی آثار داستانی، از آن تحت عنوان رؤیای آمریکایی یاد می‌شود. رؤیایی که درون‌مایهٔ تعداد زیادی از رمان‌های قرن بیستم را تشکیل می‌دهد و می‌توان آن را بیان ادبی مفهوم آمریکا دانست. زیرا رؤیای آمریکایی، صرفاً رؤیای ماشین‌های لوکس و بزرگراه‌ها نیست، بلکه رؤیای یک نظم اجتماعی است که در آن هر زن و مردی از هر پیشینه و طبقهٔ اجتماعی می‌تواند استعدادهای خود را در بالاترین ظرفیت ممکن به فعلیت برساند. رؤیای آمریکایی همان مفهوم هویت آمریکایی است و «چیزی نیست جز یک ایماژ، زیرا اسطوره امیدهای جمعی و آرمان‌های آمریکایی را بیان می‌کند. این ایماژ، از نظر آدامز شامل باور به پیشرفت؛ باور به حصول؛ باور به آزادی؛ باور به همزیستی خود/دیگری و باور به پلورالیسم فرهنگی است. در طول قرون متمادی، آمریکا مقصد مهاجرت بسیاری از ملت‌ها بوده است و با استعاره‌هایی چون دیگ جوشان، کاسه سالاد، کلایدسکوپ و یا موزائیک تبیین شده است.» (stiuliuc. 2011.368) این استعاره‌ها حکایت از آن دارد که در این سرزمین، مهاجران احساس غربت نمی‌کنند. چرا که همهٔ ساکنان این سرزمین به‌نوعی مهاجر هستند و دوگانهٔ بومی مهاجر در آنجا بی‌معناست. همین امر باعث می‌شود که سوژه‌های دیاسپوریی در آمریکا با یکدیگر احساس همبستگی کنند و میل به سرزمین مادری را در خود تقلیل دهند و در عوض میل به سرزمین میزبان را تشدید کنند. اما بااین‌حال مهاجران در سرزمین مقصد با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند که بخشی از آن متناسب با پیشینه‌ای است که غربی‌ها از جوامع شرقی در ذهن دارند. پیشینه‌ای که غالباً بر اساس داده‌های بعضاً متعصبانه به آنها خورانده شده

است. ازاین‌رو به باور ادوارد سعید «شرق‌شناسی نوعی سبک غربی دررابطه‌با ایجاد سلطه تجدید ساختار داشتن آمریت و اقتدار بر مشرق‌زمین است.» (سعید، ۱۶:۱۳۹۰) و در متون شرق‌شناسانه «انسان شرقی همواره با معادل اروپایی خود متقارن و درعین‌حال نسبت به آن معادل اروپایی کاملاً دون‌پایه است.» (همان: ۱۱۷) مجموعاً مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک شرق‌شناسی اروپاییان را می‌توان طی مؤلفه‌های زیر برشمرد:

۱. **ابداع شرق**: شرق‌شناسی، شرق مورد توصیف خود را ساخته است. (wood. 2006: 199) در این تلقی، «شرق یک ابداع اروپایی است و از دیرباز خاستگاه ماجراهای عاشقانه، آدم‌های بیگانه، خاطرات و سرزمین‌های به یاد ماندنی و تجربیات برجسته می‌باشد.» (سعید، ۱۳:۱۳۸۳)

۲. **عمومیت و یکپارچگی**: به طور کلی «شرق‌شناسی مجموعه‌ای از ایده‌ها و ارزش‌های یکپارچه‌ای بود که رفتار شرقیان را توضیح می‌داد و نوعی ذهنیت، تبارشناسی و نیز حال و هوایی را به شرقیان نسبت می‌داد که به اروپاییان اجازه می‌داد تا با شرقیان طوری رفتار کنند که گویی پدیده‌ای واجد ویژگی‌های پایدارند.» (هال،۱۳۸۶: ۷۳) در روش کلی‌گویی فرد با دیدن چند مورد از یک پدیده، قانونی کلی می‌سازد و پدیده‌های متفاوت را در آن جای می‌دهد. برخی از شرق‌شناسان، همه ملت‌های شرق را در یک قالب ریخته و همسان انگاشته‌اند تا آسان‌تر بتوانند درباره آنها داوری کنند. از این رو در کتاب عطر سنبل عطر کاج، نویسنده از اینکه چرا آمریکائیان هیچ شناختی از ایران ندارند و یا اینکه اطلاعشان از این کشور تا این اندازه ناقص است تعجب می‌کند در مواردی دیگر هم این شناخت ملقمه‌ای از تصورات نادرست است که به عموم ملل شرق نسبت داده می‌شود:

> «هیچ کدام از بچه‌ها در ویتی یر، از من دربارهٔ جغرافی نمی‌پرسیدند. آنها می‌خواستند چیزهای مهم‌تری را بدانند. مثلاً شترها. قبلا چند تا شتر توی خانه داشتیم؟ چطور به آنها غذا می‌دادیم؟ سواری با آن خیلی تکان دارد؟ من همیشه با اعتراف به اینکه در تمام عمرم یک شتر هم ندیده‌ام مأیوسشان می‌کردم و در مورد سواری شورلتی که در ایران داشتیم آنها طوری به من نگاه می‌کردند که انگار گفته باشم توی لباس مبدل میکی‌ماوس یک آدم واقعی است.» (جزایری دوما، ۳۹:۱۳۸۸)

این مسئله مشخصه دیگر مطالعات شرق‌شناسی که «خصلت آرشیوی و تـاریخ‌منـدی» آن است را به‌خاطر می‌آورد. به باور سعید «هرکس که در مورد شرق چیزی می‌نویسـد پـاره‌ای از مطالب قبلی شرقی را پیش‌فرض قرار می‌دهد.» (سعید، ۴۵:۱۳۸۳) در نگاه کلی غرب به شرق، عموم مردم مطابق نتایج پیش‌فرضی که از شرق دارند گمـان می‌کننـد کـه در آنجـا ممکن است هر چیزی در همان شکل و بافـت اولیـه‌اش باشـد. زدودن ایـن بـاور از سـوی مهاجرین کار وقت‌گیر و طاقت‌فرسایی است که گاه در آثاری ازاین‌دست انعکاس می‌یابد:

«همچنین دربارهٔ برق خیمه‌ها و بیابان ساهارا از ما سؤال می‌شـد. دوبـاره مأیوسـانه جواب می‌دادیم که ما برق داشتیم. خیمه نداشتیم. سـاهارا هـم در قـاره‌ی دیگـری است. پدر مصمم به زدودن عقب‌ماندگی از چهرهٔ زادگاهمان وظیفهٔ خود می‌دانست که در هر فرصتی ذهن آمریکایی‌ها را روشن کند. هر آمریکایی بی‌خبری که از پـدر چیزی می‌پرسید به‌عنوان جایزه یک سخنرانی درباره تاریخ موفق صنعت نفت ایران هم دریافت می‌کرد. من و خانواده‌ام نمی‌دانسـتیم چـرا آمریکـایی‌هـا چنـین تصـور اشتباهی از ایران دارند. یک روز یکی از همسـایه‌هـا سـرنخی دسـتمان داد. گفـت: ایران را می‌شناسد؛ چون فیلم لورنس عربستان را دیـده اسـت. مـا گفتـیم لـورنس عربستان کیه؟ حتی اسمش را نشنیده‌ایم. بعد پدر برایش توضیح داد که ما از نـژاد هند و اروپایی هستیم و عرب نیستیم.» (جزایری دوما، ۴۰:۱۳۸۸)

۴. **تمایز «ما» و «آنها»**: در این نگاه «ما» و «دیگری» به طور کامـل از هـم جـدا انگاشـته می‌شوند. «شرق‌شناسی در نهایت یک دید یا تصور سیاسی از واقعیت بود کـه سـاختار آن، موجب ارتقا و افزایش اختلاف بین آنچه که مأنوس و آشنا بود (یعنی غرب یـا مـا) و آنچـه ناآشنا و غریبه بود (یعنی شرق یا آنها) می‌شد. نتیجه فعالیت‌های این دانش به اینجا کشـید که غرب عقلانیت داشت، اما شرق غیرعقلانی بود. غرب تساهل داشت و شرق جزمـی بـود. غرب پیشرفته بود و شرق سنتی و مانند این.» (بابی سعید، ۴۰:۱۳۷۹) همچنـین «ویژگـی ایستانگری و نداشتن انگیزه‌ی کافی برای پیشرفت و رساندن سطح زیستی به درجه متعالی به دلیل تفاوت جهان‌بینی و فرهنگ شرقی و رکودی که در یک دوره تاریخ گریبـان‌گیر آن شده ویژگی همیشگی شرق تلقی شده است و مردم مشـرق، ملتـی ایسـتا و بـی‌علاقـه بـه حرکت و پیشرفت نشان داده شـده‌انـد.» (زاکـر، ۱۷۱:۱۳۸۹) سـعید تأکیـد مـی‌کنـد کـه شرق‌شناسان بسیاری «مشرق‌زمینیان را ساده‌لوح، فاقد پشتکار و ابتکار عمل می‌خوانند. بـه

گفتهٔ بسیاری از ایشان، مشرق زمینیان نه بر روی راه می‌توانند راه بروند نه بر روی سنگ‌فرش. ذهن مغشوش آنها، مانع از دریافت چیزی است که اروپایی هوشیار بی‌درنگ درمی‌یابد.» (سعید، ۶۹:۱۳۹۰) از نظر شاردن نیز «مردم مشرق، افرادی سست، آسان‌گیر و تنبل هستند و جز برای فراهم‌آوردن وسایل بسیار ضروری تن به کار نمی‌دهند. آنها به اکتشافات نو و اختراعات جدید کاملاً بی‌اعتماد هستند و شوق و رغبتی به این امور ندارند. خیال می‌کنند بدانچه لازمه یک زندگی راحت و آسایش است دسترسی ندارند و نباید عمر خود را بیهوده تلف کنند.» (شاردن، ۵۶:۱۳۷۲) این تصورات باعث می‌شود که یک دوآلیسم خوب و بد شکل بگیرد. در این نگاه، صفات ناپسند به شرقی و صفات پسندیده به غربی نسبت داده می‌شود و «انسان شرقی بی‌منطق، محروم، افتاده، ویران، بچه‌صفت و متفاوت باشد و در مقابل فرد اروپایی منطقی، بافضیلت، پخته، طبیعی و نرمال به نظر برسد» (هال، ۷۹:۱۳۸۶) در عطر سنبل عطر کاج، نویسنده وقتی زندگی‌اش را با همسر فرانسوی‌اش، فرانسوا مقایسه می‌کند به این نتیجه می‌رسد که چقدر مدل زندگی او عجیب بوده و «همین ایرانی بودن و داشتن اسمی مثل فیروزه» کافی است که او سرنوشت مهیجی را داشته باشد. (جزایری دوما، ۶۵:۱۳۸۸) اما برای همسر فرانسوی‌اش که حتی از اسمش معلوم بود به کدام فرهنگ تعلق دارد همه چیز نرمال و عالی به نظر می‌رسد:

«سال‌هایی که در برکلی بودم با فرانسوا آشنا شدم. مردی فرانسوی که بعدها شوهر من شد. در زمان دوستی با او متوجه شدم زندگی من چقدر ناعادلانه گذشته. فرانسوی بودن در آمریکا مثل این است که اجازهٔ ورود به همه‌جا روی پیشانی‌ات چسبانده باشند. فرانسوا کافی بود اسم آشکارا فرانسوی‌اش را بگوید تا مردم او را جالب‌توجه بدانند. فرض این بود که او روشنفکری است حساس و کتاب‌خوانده و هنگامی‌که مشغول زمزمهٔ اشعار بودلر نیست اوقاتش را با خلق نقاشی‌های امپرسیونیستی می‌گذراند. به نظر می‌آید هر آمریکایی خاطرهٔ خوشی از فرانسه داشته باشد: «عجب کافهٔ محشری بود. مزهٔ آن تارت تاتن هنوز زیر زبانم است.» تا جایی که می‌دانم فرانسوا آن تارت تاتن را درست نکرده بود اما مردم خوشحال می‌شدند اعتبارش را به او بدهند. من همیشه می‌گویم: «می‌دانید که فرانسه یک گذشتهٔ استعماری زشت دارد؟» ولی این برای کسی مهم نیست. مردم شوهرم را می‌بینند یاد خوشی‌هایشان می‌افتند من را می‌بینند یاد گروگان‌ها می‌افتند.» (جزایری دوما، ۱۳۸۸: ۴۹-۴۸)

این تصور برای نویسنده تـا انـدازه‌ای آزاردهنـده اسـت کـه او بـرای لحظـاتی از زبـان طنزآمیز خودش دست می‌کشد و جداً به طرح مسئله می‌پردازد:

«شاید بزرگ‌ترین بی‌عدالتی در موج تنفر از ایرانی‌ها این بود که ایرانـی‌هـا اغلـب از تحصیل‌کرده‌ترین و موفق‌ترین مهاجران آمریکا هستند. اخلاق کاری و دغدغه برای تحصیل، از ما شهروندانی تقریباً ایده‌آل می‌سازد. هیچ‌کس نظر مـا را دربـاره اینکـه گروگان‌گیری کار درستی بود یا نه نمی‌پرسـید، ولی تک‌تک ایرانی‌های آمریکـا، تـاوان آن را می‌دادند. یه بچـه یـک گلولـه کاغـذی پـرت مـی‌کنـد تمـام کـلاس تنبیـه می‌شوند.» (همان:۱۱۸)

این مسئله در حالی است که بـه نظـر نویسـنده هـر نـوع نقـص رفتـاری یـا عملکـرد غیراخلاقی و حتی جنایت‌کارانه غرب به چشم خودشان نمی‌آید و بـه‌عوض هـر ضـعف شرق در معنای بی‌تمدنی و توحش قلمداد می‌شود:

«آن‌قدر از ما درباره گروگان‌ها سؤال می‌کردند که کم‌کم داشتیم بـه مـردم گوشـزد می‌کردیم آنها توی پارکینگ ما نیستند. مادر مشکل را این طور حل کرده بـود کـه می‌گفت اهل روسیه یا ترکیه است. بعضـی وقـت‌هـا مـن فقـط مـی‌گفـتم: «دقـت کرده‌اید این چند ساله تمام قاتلان زنجیره‌ای، آمریکایی بوده‌اند؟ ولی من این را بـر ضد شما استفاده نمی‌کنم.» (همان: ۴۷- ۴۶)

این مسئله عمدتاً غربیان را به سمت فرادستی آنها و فرودسـتی شـرقیان کشـانده اسـت. البته علاوه بر شرق‌شناسان، قهرمانان فرهنگ لیبرالی نظیر جان اسـتوارت میـل، آرنولـد، کارلابل، نیومن، مک اولی، راسکین، جورج الیوت و حتی چارلز دیکنز نیز نظریات معینی دربارهٔ نژاد و امپریالیسم مطرح کردند. مثلاً میل در کتاب‌هایش دربـاره آزادی و حکومـت انتخابی بر این عقیده است که «این کتاب‌هـا بـرای هندوسـتان قابـل‌اجـرا نیسـت، زیـرا هندوها اگر نه از نظر نژاد که حداقل از نظر تمدن پست‌تر هستند.» (سـعید، ۱۳۸۳ :۳۵) ویلیلم ساکس نیز در همین راستا می‌گوید: «ما همواره میان خود و دیگری تفاوت ایجـاد می‌کنیم. خود را ارج می‌نهیم و دیگری را تحقیر می‌کنیم. اما برای برخی دیگری همچون مدلی است برای تقلید و تمسخر.» (sax. 1998:299) بااین‌حال نگاه جزایری دوما به غرب با وجود همه تصورات متناقضی که آنها به او و دیگر هم‌وطنانش دارند نگاهی منصـفانه و معتدل است. او به‌جای اینکه درصدد تقابل مستقیم بربیاد و به یک حاضرجوابی فرهنگی

و سیاسی تن بدهد، خوبی‌های زندگی غرب را هم به تصویر می‌کشد و بر این عقیده است که زندگی در غرب، چون یک جشن طولانی پر از شکلات است که در آن «هرکس بدون اینکه بگوید قبلاً چه کاره بوده می‌تواند آدم مهمی بشود. کشوری منظم پر از توالت‌های تمیز. جایی که مردم قوانین رانندگی را رعایت می‌کنند و دلفین‌ها از توی حلقه‌ها می‌پریدند. سرزمین موعود.» (جزایری دوما، ۱۳۸۸: ۱۰)

البته فیروزه بعد از تغییردادن اسمش، دچار یک گسست عاطفی و هویتی نیز می‌شود و دو پاره ایرانی -آمریکایی را در وجود واحد خودش تجربه می‌کند. در هر یک از این پاره‌ها، او مجبور می‌شود نقشی متفاوت را ایفا کند. تلخی این مسئله ازآنجاکه با زبان شیرین طنز گفته می‌شود ممکن است چندان به نظر بیننده جدی نیاید؛ اما گواه یک تجربه دشوار در زندگی نویسنده است:

«بعد از ازدواج شدم جولی دوما. از داشتن یک اسم اقلیت نژادی تابلو، رسیده بودم به داشتن اجداد شوالیه. برای دوستان غیرآمریکایی و اقوام فیروزه بودم برای همکاران و دوستان آمریکایی جولی. شده بودم یک گره بزرگ. به خصوص وقتی دوستانی که جولی صدایم می‌زدند با دوستانی که مرا فیروزه می‌نامیدند برخورد می‌کردند احساس می‌کردم شبیه آن شخصیت‌های سریال‌های تلویزیونی شده‌ام که یک همزاد شریز دارند. این دو البته هیچ‌وقت نمی‌توانند توی یک اتاق باشند؛ چون هر دو نقش را یک نفر بازی می‌کند. هنرپیشه‌ای پر تلاش که برای ایفای یکی از دو نقش کلاه‌گیس می‌گذارد و در آرزوی نقش‌های بزرگ‌تر و بهتر است. نمی‌شد این وضع آشفته را به گردن فیلمنامه‌نویس بیندازم. تقصیر خودم بود. (همان:۷۳)

از لحاظ هویت اجتماعی نیز، همان‌طور که اشاره کردیم می‌توانیم دودسته کلی از زنان را برشمریم: زنان سنتی که با مفاهیمی چون خانه و کار خانه، سکون، مصرف‌زدگی، وابستگی و پایبندی به گذشته بازنمایی می‌شوند و زنان جدید که با مفاهیمی چون تحرک، تولید، استقلال و آینده. در این رمان، مادر فیروزه، نماینده زنان سنتی است. زیرا در سن کمی ازدواج می‌کند و آرزوهای شخصی‌اش را دنبال نمی‌کند و در یادگیری‌های تازه از خودش تلاشی نشان نمی‌دهد. او همچنین انتخاباتش را به نظر همسرش منوط می‌کند:

«مادر، مثل بیشتر زنان زمان خودش، تحصیلات کمی داشت. (همان: ۱۱) در دوره جوانی مادر، پیداکردن شوهر هدف اصلی یک دختر در زندگی بود. درس‌خواندن،

نسبت به هنرهایی مثل دم‌کردن چایی یا پختن باقلوا اهمیت کمتری داشت. قبل از ازدواج مادرم، نظیره، آرزو داشت قابله بشود. پدرش هم که مرد نسبتاً متجددی بود دو خواستگار قبلی دخترش را رد کرده بود تا دخترش بتواند به آرزویش برسد. مادر تصمیم داشت دیپلم بگیرد بعد برود تبریز و از یکی از آشنایان پدربزرگ قابلگی یاد بگیرد. از بخت بد، آن شخص ناگهان درگذشت و نقشه‌های مادر هم با او به خاک سپرده شد... رأی‌دادن مادر به‌کلی داستان دیگری است. او مثل بیشتر آمریکایی‌ها درک چندانی از سیستم سیاسی آمریکا ندارد. من مطمئن شده‌ام که برای یک آمریکایی عادی، نام‌بردن از شوهر سابق الیزابت تایلور آسان‌تر است تا مثلاً گفتن اسم رهبران کنگره حزبشان. برای پیچیده‌تر شدن اوضاع، مادر زبان انگلیسی را نیز آن قدر نمی‌دانست که بتواند اطلاعات بیشتری کسب کند. بعد از اینکه پدر برای تمام موارد رأی‌گیری تصمیم گرفت اعمال دموکراسی می‌کند و برای محکم‌کاری کمی چاشنی دیکتاتوری هم اضافه می‌کند. برای مادر تعیین می‌کند که چه رأیی بدهد مادر هم به‌ندرت انتخاب‌های پدر را زیر سؤال می‌برد. اگر هم این کار را بکند پدر با یکی از اظهارنظرهای خاص خود جواب می‌دهد که هر آدم عاقلی می‌داند که باید به این رأی منفی بدهد.» (همان: ۱۱۹)

برخلاف مادر، فیروزه نماینده زنانی است که انتخاب‌های فردی‌شان را با معیارهای جدیدی که زنان امروزی دارند دنبال می‌کند:

«سعی می‌کردم نماینده شایسته‌ای برای زادگاهم باشم، اما مثل یک ستاره هالیوودی که با سماجت توسط نشریات جنجالی تعقیب می‌شود از سؤال‌ها خسته می‌شدم. البته هیچ‌وقت به‌صورت کسی مشت نزدم. از کلمات استفاده می‌کردم. (همان: ۴۰)... من از کلاس هفتم یادگیری فرانسه را شروع کرده بودم و تحت آموزش معلم دبیرستانم، آقای پلکینگهام خیلی سلیس صحبت می‌کردم. هم‌کلاسی‌هایم اغلب می‌پرسیدند چطور توانسته بودم این‌قدر سریع زبان را یاد بگیرم؟ به آنها می‌گفتم: این باید ربطی داشته باشد به ناتوانی‌ام در چرخ‌وفلک زدن، پرتاب توپ توی سبد بسکتبال یا اسکیت‌بازی. خدا باید یک جایی جبران می‌کرد.» (همان: ۱۳۱)... «من از مسابقات زیبایی متنفرم. شاید به این واقعیت برگردد که یکی از آن دخترانی بودم که از ابتدا یاد می‌گیرند برای باز کردن درها به مغزشان متکی باشند.» (همان: ۱۷۶) ... بعد از هر رأی‌گیری پدر تلفن می‌کرد تا بپرسد به کی رأی داده‌ام. بعد از تلفن‌های

متعدد دیدم آرایمان درست عکس یکدیگر است! ما در تمام مسائل، نقطهٔ مقابل هم هستیم. از آن موقع یاد گرفته‌ام که هیچ اطلاعاتی به پدر ندهم و در عوض به او یادآوری کنم که رأی‌گیری یک فرایند کاملاً محرمانه است و برای همین از باجه‌های انتخاباتی استفاده می‌شود.» (همان: ۱۱۸)

نتیجه‌گیری

یکی از دغدغه‌های مهم نویسندگان زن در ادبیات بعد از انقلاب تلاش برای نشان‌دادن هویت فردی، اجتماعی و جنسیتی زنان در جامعه بوده است. این مسئله هم در میان نویسندگان داخل کشور و هم نویسندگان مهاجر دیده می‌شود و مطابق با موج جهانی بیداری و آگاهی زنان و تلاش برای فهم حقوق فردی و انسانی آنهاست.

عطر سنبل، عطر کاج، یکی از مهم‌ترین آثار زنان نویسنده مهاجر است که توانست کاندیداتوری چندین جایزه ادبی آمریکا را کسب بکند. نویسنده در این اثر با زبانی روان و طنزآمیز به روایت ماجراهای زندگی‌اش در آمریکا می‌پردازد. در این اثر، مادر فیروزه، نماینده آن دسته از زنان سنتی است که به دنبال آموزش و سواد نمی‌روند و در سنین کم ازدواج می‌کنند و در یادگیری مهارت‌های تازه تلاشی از خود نشان نمی‌دهند. برعکس فیروزه زنی است که برخلاف نظر خانواده با همسرش قبل از ازدواج باب آشنایی را باز می‌کند، در انتخابات رأی مجزای خودش را دارد و به نظرهای سیاسی پدر در این باره اهمیتی نمی‌دهد. او دنبال یادگیری‌های تازه است و درصدد است هویت فردی و اجتماعی مطلوبی از خودش ارائه دهد. از لحاظ هویتی هم فیروزه به عنوان یک مهاجر از الگوی ذوب‌شدگی پیروی می‌کند و با ترکیب فرهنگ بومی خود و فرهنگ کشور میزبان، نقاط قوت هر کدام را اتخاذ می‌کند و با وجود دنبال‌کردن یکی زندگی امروزی، از پایبندی به سنت‌های قدیمی خانواده‌اش نیز ابایی ندارد.

پی‌نوشت‌ها

(۱) تلاشی است که در آن یک گروه یا فرهنگ اقلیت، همانند یک گروه یا فرهنگ غالب شود و یا ارزش‌ها و رفتارها و عقاید گروه دیگر را می‌پذیرد.

منابع

- بیرو، آلن (۱۳۸۰). **فرهنگ علوم اجتماعی**. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: نشر کیهان.
- برومندزاده، محمدرضا و دیگران (۱۳۸۷). **مروری بر نظریات جدید مطرح‌شده در حوزه مهاجرت**. *فصلنامه جمعیت‌شناسی*. شماره ۸۹ و ۹۰.
- پاینده، حسین (۱۳۸۹). **شهرزاد قصه‌گو داریم نه شهراد**. خردنامه‌ی همشهری. شماره ۵۶. صص ۱۷۳- ۱۶۶.
- تیره‌گل، ملیحه (۱۹۹۸). **مقدمه‌ای بر ادبیات فارسی در تبعید (۱۳۷۵- ۱۳۵۷)**. چاپ اول. تگزاس: آستین.
- حسینی، مریم (۱۳۸۸). **ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی**. تهران: چشمه.
- جزایری دوما، فیروزه (۱۳۸۸). **عطر سنبل، عطر کاج**. ترجمه محمد سلیمانی‌نیا: تهران: نشر قصه.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). **هویت اجتماعی**. ترجمه تورج یاراحمدی. تهران: نشر شیرازه.
- درویش‌پور، مهرداد (۱۳۸۶). **آشیانهٔ نو و افق‌های تبعید، نگاهی کوتاه به جامعه‌شناسی ادبیات فارسی در تبعید و مهاجرت**. آرش شماره ۱۰۰.
- ذاکر، زند (۱۳۸۹). **بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی**. مطالعات ملی. شماره ۴۳۲.
- رضوانیان، قدسیه و دیگران (۱۳۹۲). **تأثیر جنسیت بر زبان زنان**. *بوستان ادب*. ش ۳.
- بابی، سعید (۱۳۷۹). **هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی**. ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سعید، ادوارد (۱۳۹۰). **شرق‌شناسی**. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.
- .....، (۱۳۸۲). **شرق‌شناسی**. ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی. تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- شاردن، ژیلبرت (۱۳۷۲). **سفرنامه شاردن**. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.
- علوی، فریده و دیگران (۱۳۸۹). **بررسی جایگاه زن در آثار واقع‌گرایانهٔ جمالزاده و بالزاک**. *مجله زن در فرهنگ و هنر*. دوره بهار. شمارهٔ ۳.
- قربان‌پور، حسین و دیگران (۱۳۹۷). **جریان‌شناسی ادبیات داستانی مهاجرت ایرانی**. *فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. شمارهٔ چهل و نهم.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). **عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ**. ترجمه حسن چاووشیان. ج ۲. تهران: انتشارات طرح نو.
- کوزر، لوئیس آلفرد (۱۳۷۷). **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۸). **تجدد و تشخص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید**. تهران: نشر نی.
- لوتمان، یوری (۱۳۹۰). **درباره سپهر نشانه‌ای**. ترجمه فرناز کاکه‌خانی. در نشانه‌شناسی فرهنگی. به کوشش فرزان سجودی. تهران: نشر علم.

- مگی، هام (۱۳۸۲). **فرهنگ نظریه‌های فمنیستی**. مترجمان: فرخ قره‌داغی و دیگران. تهران: نشر توسعه.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳). **صدسال داستان‌نویسی ایران**. تهران: چشمه.
- میلز، آندرو و دیگران (۱۳۸۷). **درآمدی بر نظریه‌های فرهنگی معاصر**. ترجمه جمال محمدی. تهران: ققنوس.
- نجم عراقی، منیژه و دیگران (۱۳۸۵). **زن و ادبیات؛ سلسله پژوهش‌های نظری درباره مسائل زنان**. تهران: چشمه.
- ولی‌زاده، وحید (۱۳۸۷). **جنسیت در آثار رمان‌نویسان زن ایرانی**. نقد ادبی. دوره ۱. شماره ۱.
- هال، استوارت (۱۳۸۶). **غرب و بقیه: گفتمان و قدرت**. ترجمهٔ محمود متحد. تهران: نشر آگه.
- یاوری، خاوری (۱۳۹۱). **ادبیات داستانی پس از انقلاب اسلامی در خارج از کشور، در ادبیات داستانی در ایران‌زمین**. ترجمهٔ پیمان متین. تهران: امیرکبیر.

- Brown, P, & Levinson, S.C.(1987). Politeness: Some universals in language usage. Cambridge University Press.
- Holmes, J. (2000). 'BABI'-Brief Attachment Based Intervention for patients with Borderline Personality Disorder.
- *Stiuliuc*, Diana.(2011). "The American Dream as the Cultural Expression of North American. Identity." Philologica Jassvensia.
- *Weaver*, C.M., et al. (*2014*). Processed Foods Contributions to Nutrition. American Journal of Clinical NutritionSharabi.
- Wood, S.N. (2006). Generalized Additive Models: An Introduction with R. Chapman and Hall, CRC, London.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی